

فصل چهارم :

مطلق و نسبی

اندیشه‌ی غیردیالکتیکی بین دو قطب نوسان دارد: از طرفی قطب دکارتیسم (جرمیت) که حقیقت مطلق را اثبات میکند و از طرف دیگر قطب نفی مطلق. این حقیقت بنام "شک" یا "نسبیت" اندیشه‌ی متحرک نسبت به هر حقیقتی که بظاهر تکوین یافته - و ادعای مطلق بودن میکند - حرکتی از تردید، نفی و نسبیت را شامل است (اندیشه‌ی انتقادی). ولی آیا این نفی خود مرحله یا لحظه‌ای از اندیشه نیست که دارد از نقطه‌ی عزیمت خود فراتر میرود؟

در اوضاع فعلی، واژه "نسبیت‌گرایی" هنوز در وسیع‌ترین استعمال خود به متافیزیک آلوده است هرچند که نسبیت ادعا کند که با متافیزیک تعارض دارد. طرفداران متافیزیک کیانند؟ کسانی که به معرفت اعتقاد ندارند و کسانی که از متافیزیک سرخورده و مأیوس و ناراضی شده‌اند و تأسّف حقیقت مطلق را می‌خورند و با ناراحتی اثبات میکنند که این حقیقت وجود دارد ولی ما نمی‌توانیم بدان دست یابیم (فلسفه کانت). اینان در موضعی سازشکارانه بین متافیزیک و کار مؤثر فکر انسانی متوقف میمانند. ولی نسبیت گرایی دیالکتیکی خوش‌بین است و با نسبیت معرفت ما توافق دارد، نه بدلیل تقدیر و سرنوشت متافیزیکی (ساخت و ترکیب ذهنی اندیشه ما، چون در فلسفه کانت)، بلکه نسبت به مرحله‌ای که عملاً معرفت ما بدان رسیده است.

دانش بشری، در تلاش انسانی خود بسوی حقیقت، با ارتباط منطقی درونی توسعه می‌یابد. هانری پوانکاره متذکر شده است که اگر "کپلر" و سایر ابزار اندازه‌گیری امروزی را در اختیار داشت، بدون شک حرکات سیاره‌ای را بر مدارهای بیضی شکل قرار نمیداد، زیرا در حقیقت اعمال متقابل سیاره‌ها حرکات خیلی بغرنج تری را تحمیل میکرد. معذک، قوانین کپلر که پایه‌ی قوانین نیوتن هستند، همانند این قوانین دارای ارزشی نسبی و غیرقابل اعتراض میباشند و همین قوانین هستند که محاسبه حرکات سیارات را میسر

میسازند. قدر تاریخ واقعی، با اختلاط درجاب حقیقت، عینیت و دقت نسبی مکتسبه وسیله معرفت ما - بطور تجربیدی - ناشناخته مانده و عناصر معرفت درهم و برهم میشوند.

نسبیت گرائی دیالکتیکی نسبی بودن معرفت ما را میپذیرد، نه بمعنای نفی حقیقت عینی، بلکه بمعنای تجاوز (گذار - فراتر شدن) پی در پی از حسدود معرفت ما.

بهمان قوتی که جدائی مطلق بین حقیقت و خطا وجود ندارد، بین حقیقت نسبی و حقیقت مطلق نیز خط فاصل وجود ندارد. هریک از مراحل تکامل معرفت، دانه های جدیدی و "دانه" هایی از حقیقتی را که بیش از پیش لطیف و دقیق است به تعدادی کثیر به خرمن حقیقت می افزاید. هر حقیقتی که حاصل میشود نسبی است ولی مجموعه ی حقایق حاصل و نسبی مکتسبه جزئی از معرفت عینی مطلق را تشکیل میدهد. در اینجا میبایست فکر زنده، متحرک، که گذشته را شامل است و نیز دستاوردهای آن و ابزار آن و تمام لحظات آن - هر کدام در مقام خود و با برد و حدود خود که با این حرکت کلی بسوی حقیقت روان است - منظور گردد.

مرحله سابق، قانون تقریبی، تئوری معرفت در اثر تکامل بعدی که فراتر میرود و باطل نمیشود بلکه برعکس با معنائی جدید و در حقیقت آنها محفوظ میماند.

مثلاً "قانون رنو (۱) مبطل قانون ماریوت نیست، بلکه قانون ماریوت به عنوان یک مرحله از تحقیق بلکه بعنوان تقریبی که مستلزم عبارتی مکتوم است (خارج از حدود و کاربری آن) ارزشمند میماند. بهمین منوال نظریه نسبیت انشتین، تئوری فضا و جاذبه ی نیوتن را باطل نمیکند بلکه آنرا - خارج از بعضی حدود - تکمیل مینماید.

مکانیک قدیم - که در آن جرم مستقل از سرعت است و غیره - حالت خاصی از مکانیک جدید است برای سرعت های کم و اجرامی که از نظر آماری

ثابت اند، یعنی بطور عینی ارزش دارند، ولی در حدی مفروض: در مقیاس ما. این مکانیک قدیم اکنون برای ما حقیقی تر از زمانی است که آنرا مطلق می پنداشتند، زیرا امروز ما به درجه ی صحت آن و به حدود کاربرد آن واقفیم. بنابراین یک حقیقت علمی بمعنائی نسبی است. این حقیقت میبایستی دگرگون شود، میبایست تحت جنبه های جدیدی پدیدار گردد و بوسیله قوانین یثا ثوری هائی دقیق تر و با حد تقریبی بیشتر فراتر رود. ولی بمعنائی این حقیقت مطلق می باشد. فراتر شدن (تجاوز - گذار) بمعنای بطلان نیست. این حقیقت بر جای خود، بدرجه ی عینیت و دقت خود، در مقیاسی معین باقی خواهد ماند. در معرفت میتوان حقیقت ماقبل را (مرحله قبل را) در مابعد (مرحله بعد) یافت. بنابراین بمنظور مشاهده حقیقتی که اندیشه بشری بدان رسیده، میبایستی بر مجموعه معرفت و تاریخ آن تسلط یافت. نتیجه مکتسبه نبایستی و نمیتواند از مراحل، لحظات متوالی حقیقت مجزا باشد. دانش نمیتواند مجموعه ای از نتایج مرده باشد، بلکه مجموعه ای است زنده، حرکتی است کلی، ارگانیسمی است که در آن ماقع گذشته تجدید میگردد.

علم حاصل از علمی که در شرف حصول است، جدا نیست. علمی که در آینده حاصل آید علم گذشته را مستلزم است و آن را تحقیق و تکمیل میکند، یعنی آنرا در موقعیت حقیقت خود قرار میدهد. پس یک حقیقت در عین حال نسبی و مطلق است.

الف - حل این تضاد در عمل و بطور مداوم در حرکت فکری که بسوی مجهول در حرکت است، نهفته میباشد. از آغاز احساس و مراحل اولیه ی درک، ما میدانیم که نمیتوان اثرات محسوس را عینیت داد. نمک طعم نمک نیست بلکه چیز دیگری است و معذک در وضع حال نمک همین طعم است. احساس عبارت است از رابطه ای واقعی بین یک واقعیت خارجی و ارگانیسم ما که خود واقعی است. بنابراین احساس دارای یکنوع واقعیت عینی و یک حقیقت است، ولی اساس حقیقت خاص را باید در چیزی دیگر جستجو کرد. بهمین ترتیب، عالم میدانند که نمیتواند نتیجه حاصل را عینیت دهد، باوجود آنکه این نتیجه چیزی عینی است. این تضاد که بطور غیرواضح درک میشود، عالم را بسوی مجهول میکشاند. معلوم در جستجوی نامعلوم است تا حقیقت خود را در آن

بیابد، یعنی تعمق و ژرفاروی حقیقت آن.

ب - بنابراین حقیقت مطلق عبارت است از مجموعه‌ی کل بی‌نهایت حقایق نسبی در تمام مدارج و در تمام مقیاس‌ها. این حقیقت مطلق که اندیشه انسانی می‌تواند بسوی آن گرایش داشته باشد - که نقطه اوج علم، امحای مجهول، کل اندیشه متطابق با کل جهان باشد - حدی بینهایت بعید است که معذک پیوسته بدان تقرب میشود. بدین معنی، حقیقت مطلق با عبور از اکتشافات نسبی و افکار فردی که برد آن محدود است، تحقق می‌پذیرد.

پس بدین معنا، رابطه مطلق با نسبی چیزی بجز اندیشه انسانی و اندیشه‌ی افراد نیست. اندیشه انسانی مدعی است که بحق امکان و توانائی نیل به حقیقت مطلق را داراست. اندیشه انسان مدعی حاکمیت بر جهان و ذبح مطلق بر حقیقت "مطلق" می‌باشد. فکر افراد نمیتواند چنین ادعائی را داشته باشد. فکر فردی همیشه محدود، معین، محصور و نسبی است، ولی این تضاد بوسیله توالی نسل‌های انسانی و همکاری افراد در علم یعنی کار دستجمعی حل شده است. بنابراین اندیشه بشر در عین حال هم حاکم است و هم غیرحاکم، هم محدود است و هم غیرمحدود. این اندیشه بدلیل امکانات آن، خصلت آن و هم بدلیل تاریخی و اجتماعی حاکم است و نیز بدلیل تحقق تدریجی، کار فردی پیگیر، در فلان لحظه با عبور از فلان خطا و یا حقیقت جزئی محدود می‌باشد. در اینجا با دو جنبه جدائی‌ناپذیر تلاش عظیم انسانی مواجهیم. بدین ترتیب رابطه بغرنج - عمل متقابل - مطلق و نسبی، حقیقت و غیرحقیقی مشخص میگردد. هر مفهومی از معرفت که این حرکت را پاره کند، زمین و فکر زنده را تسرک میکند تا بسوی آسمانی مملو از ابرها، تجربیات، انعکاسات باطل یعنی آسمان متافیزیک، جهش نماید و مجموعه معرفت انسانی، ساده‌ترین معاینات و ساده‌ترین روش‌های عملی برای خود مقامی داشته و در جای خود، بدرجه‌ی خود چه در تاریخ و چه در زمان حال مستقر میشوند.